

# سخن

دوره هشتم

آبان ماه ۱۳۳۶

شماره هفتم

## پیشرویی و پیروی

میان ما معمول چنین است که به ابداع و ابتکار اهمیت بسیار می دهیم. هر نویسنده یا سخنوری را که نخستین بار، در کار خود، طرحی نو انداخته یا مطلب و مضمون تازه ای یافته است بزرگ می شماریم و گمانی را که از او پیروی کرده یا معنی و نکته ای وام گرفته اند خوار یا فروتر می پنداریم. گوئی هنر تنها ابداع است. باین سبب همه جوانان می کوشند که کار تازه ای بکنند، یا چنین جلوه بدهند که هر کار تازه را نخستین بار ایشان ابداع کرده و اندیشیده اند. اگر بنا بر این باشد میزان حکم و داوری ما درباره قدر و قیمت آثار ادبی تنها بر اساس زمان قرار می گیرد. همینکه کتابی پیش از کتاب دیگری یا شعری قبل از شعر دیگر نوشته و سروده شده باشد خوب و گرانبهاست و اگر زمان نوشتن و سرودن آن پس از کتاب یا شعر نظیر آن بود بد و بی قدر و قیمت است. عیبهای این قضاوت آشکار است. یکی آنکه ناچار همه نکات دیگر را باید فرو گذاشت، و در تعیین ارزش هر اثر هنری، از نقاشی و موسیقی تا نظم و نثر، تنها به زمان توجه باید داشت. دیگر آنکه حکم و داوری ما اگر تنها بر این پایه باشد بنیاد استواری ندارد. امروز گلستان سعدی را شاهکاری می شماریم

زیرا که می‌پنداریم دیگری پیش از او چنین کتابی نپرداخته و او در این تصنیف مبتکر بوده است. اگر فردا نسخه کتابی بدست آمد که تاریخ تألیف آن پیش از گلستان و بهمان شیوه بود، بی آنکه نکته‌های دیگر را مورد نظر قرار دهیم، باید بی تأمل بگوئیم که آن کتاب تازه شاهکارست و گلستان پست و بی‌مقدار.

اما حقیقت، اگر چه تلخ باشد، اینست که در هنر اجر ابتکار اینقدر بسیار نیست. راست است که برای گشودن راه تازه استعدادی بزرگ باید داشت، و مبتکران اغلب نام و شهرتی حاصل می‌کنند؛ اما این شهرت پیش از شهرت دیگران دوام نمی‌یابد. یکی کار تازه‌ای میکند، دیگران کار او را تکمیل می‌کنند و چون همیشه نمونه‌های کامل ناسخ آثار ناقص است نام و نشان مبتکر بیچاره فراموش می‌شود.

نویسندگان کتابهای تذکره و تاریخ ادبیات فارسی جستجوی بسیار کرده‌اند تا بدانند و بگویند نخستین کسی که شعر فارسی گفت که بود. این کنجکاوی البته بسیار دل‌انگیز است. اما اگر این مبتکر، که خدا اجرش دهد، حکیم احوس سعدی یا محمد بن وصیف سجستانی باشد با همان چند بیت کج و خام که گفته‌اند، آیا ایشان را هبایه فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ خواهیم دانست؟ آیا همین نکته که درست معلوم نیست این مبتکر بزرگوار که بوده است دلیلی نیست بر اینکه سخن سنجان برای ابتکار چندان قدر و شأن نمی‌شناخته‌اند و نکات و موازین دیگری نیز در تعیین ارزش آثار ادبی منظور بوده که بموجب آنها دیگران شهرتی عظیم‌تر و ماندنی‌تر یافته‌اند؟ من خود از جمله کسانی هستم که قدر ابتکار را بسیار می‌دانم، اما نمی‌توانم چند بیت ناپخته را که از شاهنامه مسعودی مروزی در دست است با آثار استاد طوس برابر کنم یا بر آن برتری بدهم. کسی نمی‌گوید که فردوسی در سرودن شاهنامه پیشوا و مبتکر بوده است. اگر چند نام را که باقیست فراموش کنیم باز هزار بیت دقیقی در دست است و فردوسی خود می‌گوید که از او پیروی کرده است. اما باین دلیل تا کنون کسی بزرگواری استاد طوس را منکر نشده و شاهنامه را بی‌قدر ندانسته است.

راستی اینست که در هنر هم، مانند امور دیگر مهم آغاز کردن نیست بلکه کامل کردن است. مردم بهر چیز نومی با دودلی می‌نگرند و آنرا، بهمین دلیل که پیشتر نبوده و ناگهان پدید آمده است، گذران و ناپایداری می‌شمارند. مدت‌ها باید بگذرد تا عامه به اصالت و اعتبار امری که سابقه نداشته است معتقد

شوند.

اما از میان هنرمندان، کسانی که در پی شهرتی زودباپ و آسان هستند و در خود مایه آنرا نمی بینند که با وسایل دیگر شهرت و مقام هنری بدست بیاورند بیشتر در پی تازگی و ابداع می روند. هنرمندی که بقریحه خود اعتماد دارد از تکرار بیعی بدل راه نمی دهد، زیرا می داند که با وجود نمونه های پیشین می تواند ارزش و بهای کار خود را ثابت کند. فردوسی البته می دانست که پیش از او دیگران داستان پادشاهان ایران باستان را بجز متقارب سروده اند. اما از تکرار این کار نهراسید؛ زیرا که به نیروی هنر خود اعتماد داشت و می دانست که از همه بهتر خواهد ساخت. حافظ در صورت و معنی غزل هیچ کار تازه ای نکرد. هیچ وزنی را که معمول و معهود شاعران زمانش نبود بکار نبرد. اما همان معانی عادی را در قالب معمول و متداول چنان سرود که همه آثار دیگران را بدست فراموشی سپرد. در ادبیات همه کشورهای دیگر جهان هم برای این معنی شاهد های فراوان می توان یافت. شکسپیر داستان بسیاری از نمایشنامه های خود را از آنچه در زمان او معروف بوده گرفته است. بعضی از این داستانها را در همان عصر بصورت نمایش در آورده بودند و رواجی داشت. اما چون شکسپیر بار دیگر آن داستانها را سرود و بروی صحنه آورد بازار دیگران را بی رونق کرد. گوته نیز در زمانی نمایشنامه «فاوست» را نوشت که همین داستان و مضمون را به همین صورت دیگران نیز در آلمان و انگلستان نوشته بودند و نمایش می دادند. امروز تنها اهل تحقیق می دانند که جز گوته دیگران هم چنین نمایشنامه ای برداخته اند. راستی اینکه بعضی در جستجوی میدان خالی هستند آیا از بیم آن نیست که مبادا با حریفی روبرو شوند؟

اما از این نکته بگذریم. پیروی نکردن از دیگران چه ارزشی دارد اگر دیگران با سانی بتوانند از شما پیروی کنند و در همان راه که مدعی یافتنش هستند از شما پیشتر بروند؟ شما می توانید تقدم زمانی را برای خود مزیتی بدانید، اما مردم اعتنا و توجهی باین نکته ندارند تا از تاریخ ایجاد آثار هنری حساب دقیقی نگهدارند.

گیریم که تقدم زمان مهم باشد و ابتکار را از روی آن بتوان دریافت. خود این ابتکار در نظر اهل فن، آنقدرها که می پندارید عجیب و معجزه آسا نیست. فرق میان مقلد و مبتکر اغلب در میزان زرنگی ایشانست. یکی تقلید می کند از روی نمونه ای که در زمان او معروف است و همه با آن آشنائی دارند.

دیگری که زرنگ‌تر است نمونه‌ها و سرمشقه‌های دورتر و نا شناخته‌تری می‌جوید تا تقلید و پیروی خود را بصورت ابتکار جلوه بدهد. یکی نمونه اصلی را درست نقل و تکرار می‌کند، دیگری در آن تغییری می‌دهد و جای اجزاء را اندکی پس و پیش می‌کند تا با نمونه اصلی تفاوتی داشته باشد و با آسانی آنرا نتوان شناخت. این کار، اگرچه از کار نخستین دشوارتر است، چنان نیست که مایه افتخار باشد، و بهر حال دوام و ثباتی ندارد. شما در صورت و قالب یکی از آثار هنری تصرفی کرده‌اید که بحسب زمان شما تازگی دارد. دیگری هم فردا در کار شما تصرفی دیگری کند و آنرا بصورت نوتری درمی‌آورد و کار شما فراموش می‌شود. چه جای اعتراض خواهد بود؟ او هم کاری کرده است که شما کرده‌اید.

آثار مهم هنری آنهاست که از گذشت ایام کهنه نمی‌شود و هرچه از آن دور می‌شوند بزرگتر جلوه می‌کند، مانند گوهی بلند که همیشه از دور بلندتر بنظر می‌آید. این مقام و منزلت را در هنر با جستجوی تازگی نمی‌توان بدست آورد. صفتی دیگر است که باید مورد نظر باشد و آن کمال است. کمال یگانه صفتی است که در آثار هنری باید جست و یگانه میزانی است که برای سنجش قدر و ارزش هنر باید بکاربرد.



هنرمند بزرگ هرگز با کسی ندارد از اینکه مواد و اجزاء آثار خود را از دیگران بگیرد و هیچکس او را ملامت نخواهد کرد از اینکه اثری بازاری را گرفته و بمقام شاهکار هنری ترقی داده است. اما این مقدمه نباید دستاویز کسانی واقع شود که هیچ هنری ندارند جز آنکه آثار گذشتگان را اقتباس و انتحال می‌کنند. صفت کمال که گفتیم یگانه معیار آثار هنری است شرایطی دارد، و از همه مهمتر آنکه هنرمند، بی آنکه آشکارا در پی تازگی باشد و بخواهد که تنها باین طریق برای خود نام و نشانی بدست بیاورد، چیزی داشته باشد که عرضه کند و آن چیز خاص خود او باشد.

شرط نخستین برای داشتن چنین صفتی صداقت و صمیمیت است. باید که هنرمند آنچه را بیان می‌کند خود حس کرده باشد و این شرطی بسیار دشوار است، زیرا که شرایط و احوال دو کس در یک زمان و یک مکان با هم یکسان نیست، تا چه رسد به کسانی که در زمانهای مختلف، بسیار دور از یکدیگر، زندگی می‌کنند.

هفت قرن پیش مردی بود، عارفی، قنندری، وارسته‌ای. باعلوم زمان خود آشنائی داشت. در گوره حوادث آن روزگار گداخته و پاك و صافی از کاردرآمده بود. شوروشوق، واندیشه و رازدرون خودرا در غزلهایی، با تعبیرات و کنایاتی که معمول و معهود زمان بود بیان کرد و غزلهایی چنان شورانگیز گفت که هر کس شنید درشوق و حالت آمد:

من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه

صد بار ترا گفتم کم خور دوسه پیمانه

امروز من غزل اورا می خوانم ولذت می برم. اما این داعیه هم در سرم پیدا می شود که کاری کنم تا چنین اعتبار و شهرتی در جهان ادبیات بیاورم. قلم برمی دارم و به تقلید او غزلی می سازم:

دوشینه گذر کردم من جانب میخانه

بامغیچه ای ترسا خوردم دوسه پیمانه...

بعد ذوق می کنم و بامطربی که البته فهم و سوادش از من بیشتر نیست می سازم و می دهم غزل مبارکم را در رادیو تهران بخوانند. بعد کردن می گیرم و پشت چشم نازک می کنم و توقع دارم که مقام مرا بی فاصله دنبال گوینده دیوان شمس تبریزی قرار دهند.

این کار ابتکار که نیست، هیچ، پیروی و تقلید هم نیست. یاوه است. اگر ابراد کنند که چرا شعر تو اینقدر با شعر مولانا شباهت دارد می گویم که در ذوق و مشرب میان ما اتفاق و اشتراکی است. هیچ در نمی یابم که این عذر چقدر بدتر از گناه است. آخر من که کراوات می زنم و در اتومبیل سواری شوم و در مجلس شب نشینی می رقصم و صد ادا و اطوار در می آورم و برای اندک سودی هزار بستی و ریا می کنم با آن رند قلندر که پشت پابفك زده بود چه وجه شبهی دارم تا شعرم درست مانند او از کار در بیاید.

این گونه کارها اصلاً از جنس هنر و ادبیات شمرده نمی شود. کاری است که بیشتر از مقوله بازی کودکان است. این گونه شاعری از حل کردن جدول کلمات متقاطع دشوارتر نیست و طبعاً ارزش این نیز بیش از آن نمی تواند بود. البته به مردم زیرکی که جدولها را زود و درست حل می کنند آفرین باید گفت، اما کارایشانرا در شمار آثار نویسندگان و شاعران نباید آورد.

پ . ن . خ .